

کتاب نصیحت نامه

قابوس نامه

تألیف

امیر عظیم‌العیالی کیکاؤس بن اسفندیار بن قانوس بن شمس‌الدین

با تصحیح و مقدمه و حواشی

دکتر امین عبدالمجید بدوی

از نشریات کتابفروشی ابن سینا

تجربہ نامہ

www.KetabFarsi.com

چاپ اول

از نشریات کتابفروشی ابن سینا

۱۳۳۵ ش - ۱۹۵۶ م.

حق چاپ محفوظ است

چاپخانه آتشکده

کتاب نصیحت نامه

معروف به

قابوس نامه

تألیف

امیر غنیمت اللغات الیکافی بن براسکندرز بن قابوس بن وشمگیر بن یزید

باتصحیح و مقدمه و حواشی

دکتر امین عبدالمجید بدوی

بنام خداوند بخشنده مهربان

مقدمه

نام کتاب

این کتاب با اسم قابوسنامه مشهورست، و گاهی هم آن را کتاب النصیحه میگویند. اسم اول را از نام خود مؤلف کتاب گرفته‌اند، که قابوس معرب کیکاوس میباشد، و امیر کیکاوس نیز، در تاریخ اسلامی بقابوس دوم معروف است، و در دائرة المعارف اسلامی بدین اسم ذکر شده.

اسم دوم مطابق موضوع و منظور مؤلف از تالیف این کتاب بنظر میرسد، و این عبارت مؤلف در آخر مقدمه کتاب صفحه سوم چاپ آقای سعید نفیسی (و پس بدان ای سر که این نصیحت نامه و این کتاب مبارک شریف را برچهل و چهار باب نهادم) اگر از اضافات ناسخین نباشد، ترجیح میدهد که «کتاب النصیحه» اسم اصلی قدیم کتاب باشد.

مستشرق ریچارد ن. فرای (۱) حدس میزند که این کتاب در آغاز بنام مؤلفش «کایوس نامه» نام داشته، و پس از مؤلف به «کاپوس نامه» - بعلت شهرت زیادی که پدر بزرگت مؤلف داشته - بدل شده است. و بعدها

این نام بصورت عربی «قابوسنامه» در آمده است (۱)

شهرت کتاب

این کتاب از قدیم، شهرت بسزائی یافته، و مورخین، اسم کیکاوس را توأم با ذکر قابوسنامه یاد آوری کرده اند، و از مقدمه آقای نفیسی استفاده میشود، که سنائی در حقیقة الحقیقة، و محمد عوفی در جوامع الحکایات و لوامع الروایات، و قاضی احمد غفاری در تاریخ نگارستان، و محمد جبهه رودی در جامع التمثیل، و فزونی استرابادی در بحیره، و افضل الدین ابوحامد احمد بن حامد کرمانی در عقد العلی فی الموقف الأعلی، و بهاء الدین محمد کاتب معروف با بن اسفندیار در تاریخ طبرستان، و سعد الدین کافی در قصیده خود، و خسرو دهلوی در مطلع الانوار، و عبدالرحمن جامی در سلسله الذهب، و مجد الدین محمد الحسینی مهدی در زینة المجالس، و محمد باقر معروف به محقق سبزواری در روضة الانوار، حکایات بسیار را از آن نقل کرده اند.

ترجمه های کتاب

قابوسنامه در خارج ایران و نزد ایرانشناسان نیز معروف است، و چند نسخه خطی از آن در موزه بریتانی زیر رقم ۳۲۵۲ Or، و در لیدن و برلین موجود میباشد و بیچند زبان اروپائی و آسیائی ترجمه شده. ترجمه مستشرق آلمانی د ییز (۲) بزبان آلمانی در برلین سال

(۱) فرهنگ ایران زمین دفتر ۲ و ۳ جلد دوم بهار و تابستان سال ۱۳۳۳

شمسی صفحه ۲۷۴ .

(۲) Fr .V. Diez

۱۸۱۱ میلادی مطابق (۱۲۲۶ هـ ق) و ترجمه مستشرق فرانسوی کویری (۱) بزبان فرانسوی در پاریس در سال ۱۸۸۶ میلادی مطابق (۱۳۰۴ هـ . ق) بچاپ رسید. و مستشرق مشهور برون (۲) به سه ترجمه ترکی از قابوسنامه که یکی از آنها گم شده بود ، اشارت نموده. و بنا بر مقدمه آقای سعید نفیسی ، در میان سال ۸۲۴ و ۸۲۷ هـ . ق. احمد بن الیاس، بنا بر فرمان سلطان مراد دویم پادشاه عثمانی، قابوسنامه را ترجمه کرده و آن ترجمه، در سال ۱۲۹۸ هـ . ق. بتوسط عبدالقرون شیروانی، در شهر غازان چاپ شده است. مستشرق ریچارد . ن . فرای استاد دانشگاه هاروارد، نیز نشان میدهد، که قابوسنامه در همین ایام بزبانهای انگلیسی و روسی ترجمه و منتشر شده است (۳) و نویسنده هم با همکاری استاد دانشمند جناب آقای محمد صادق نشأت در سال ۱۹۵۲ م. آنرا از روی نسخه چاپ روین لیوی (۴) بزبان عربی ترجمه کردیم . و امیدوارم که در آتیۀ نزدیک بچاپ برسد .

چاپهای مختلف کتاب

این کتاب چند دفعه در ایران و هندوستان و اروپا بچاپ رسید:
در ایران قابوسنامه را کاملاً شش دفعه چاپ کردند:

(۱) Query .

(۲) Browne .

(۳) ترجمه انگلیسی: R. Levy . Amir or for princes. London. 1951

و ترجمه روسی: E Bertels. Kabus - Name. Moskw.

رجوع شود به فرهنگ ایران زمین دفتر ۲ و ۳ جلد دوم ۱۳۳۳ شمسی صفحه ۱۸۲ .

(۴) Reuben Levy .

چاپ نخستین بتصحیح مرحوم رضاقلیخان هدایت امیرالشعراء و
بضمیمه تزوک تیموری در سال ۱۲۸۵ هـ. ق. مطابق (۱۸۶۸ م. و ۱۲۴۷ هـ. ش) منتشر شد.

چاپ دوم در سال ۱۳۰۷ - ۱۳۰۸ هـ. ق. مطابق (۱۸۸۹ - ۱۸۹۰ م. و
۱۲۶۸ - ۱۲۶۹ هـ. ش) از روی چاپ مرحوم هدایت با همان تزوک تیموری
و بهمان قطع

چاپ سوم در سال ۱۳۱۹ هـ. ق. مطابق (۱۹۰۱ م. و ۱۲۸۰ هـ. ش)

چاپ چهارم در سال ۱۳۴۱ هـ. ق. مطابق (۱۹۲۲ م. و ۱۳۰۱ هـ. ش.
در مطبعه حبل المتین ناصفهان توسط فتح الله والی بختیاری، بهمت سلطان
محمد خان سردار اشجع بختیاری، بحروف سربی.

چاپ پنجم در سال ۱۳۱۲ هـ. ش مطابق (۱۹۳۳ م. و ۱۳۵۲ هـ. ق.)
توسط آقای سعید نفیسی از روی نسخه قدیمی که در تاریخ ۷۵۰ هـ. ق.
نوشته شده و متعلق است بکتابخانه آقای حاج حسین آقا ملک.

و در سال ۱۳۲۰ هـ. ش مطابق (۱۹۴۱ م. و ۱۳۶۰ هـ. ق.)
بک منتخب از قابوسنامه باهتمام آقای سعید نفیسی، توسط وزارت فرهنگ
ایران چاپ شده، و شنیدم که الان نیز آقای سعید نفیسی مشغول چاپ
دیگری از قابوسنامه هستند

چاپ ششم یا چاپ حاضر در سال ۱۳۳۵ هـ. ش مطابق ۱۹۵۶ م. و ۱۳۷۶ هـ. ق.)
در بمبئی بک نیم از قابوسنامه دو دفعه، از روی نسخه مرحوم
هدایت، جزو انتشارات میرزا محمد ملک الکتاب چاپ شده :-

یکی، در سال ۱۳۱۴ هـ. ق. مطابق (۱۸۹۶ م. و ۱۲۷۵ هـ. ش.)
و دیگر در سال ۱۳۳۱ هـ. ق. مطابق (۱۹۱۲ م. و ۱۲۹۱ هـ. ش.)

و در سال ۱۳۲۵ هـ . ق مطابق (۱۹۰۷ م . و ۱۲۸۶ هـ . ش .)،
حاج میرزا اسدالله تاجر شیرازی ، کتاب مزبور را در بمبئی بچاپ رساند .
همچنین در انگلستان ، جزو انتشارات سلسله اوقاف گیب ، از
روی چند نسخه خطی باهتمام روبن لیوی استاد زبان فارسی در
دانشگاه کمبریج (۱) در سال ۱۹۵۱ م . مطابق (۱۳۷۱ هـ . ق . و ۱۳۳۰
هـ . ش .) انتشار یافت (۲)

چاپ حاضر

این متن از روی چاپ سلسله گیب مزبور بعد از تصحیح و مقایسه با نسخه
چاپ مرحوم رضاقلیخان هدایت و نسخه چاپ آقای سعید نفیسی و يك
نسخه خطی از دوران قاجاریه متعلق به آقای ابراهیم رضائی صاحب
کتابخانه ابن سینادر تهران ، بچاپ رسیده است .

نویسنده بخود اجازه نداد که در متن کتاب تغییری بدهد ، و فقط
لغات و عبارات مغلوط یا سست یا بفرنج را ، بوسیله رجوع بنسخه های
نامبرده تصحیح کرده ، و اصل لغت یا عبارات دست خورده در متن لیوی
نیز با عین عبارات و لغات مقابل آنها را در نسخه های دیگر ، در پاورقی
نشان داده است .

تفاوت عبارات در نسخه های کنونی

علی رغم توافق نسخه های کنونی قایوستامه در مضمون مطالب و

E. J. W. GIBB MEMORIAL SERIES. NEW . SERIES, (۱)
XV 111

REUBEN LEVY, LITT.D. professor of persian in the (۲)
University of Cambridge

ترتیب ابواب ، از لحاظ عبارات و نظم جمله ها ، نسخ مزبور بایکدیگر اختلاف بسیاری دارند ، و خواننده حس میکند که هر يك از آنها توسط يك نویسنده نوشته شده است :

مثلا عبارت ذیل از فصل ششم ، در نسخه چاپ لیوی «ن» صفحه ۲۱ آمده است :

(نینبی که روغن کنجد به گل یا بنفشه آمیزی و چند گاه که با گل یا بنفشه باشد ، اورا کس روغن کنجد نخواند مگر روغن گل یا روغن بنفشه ؟)
و در نسخه چاپ آقای سعید نفیسی «ن» صفحه ۳۴ :

(نه بینی که روغن از کنجد است و لیکن چون روغن کنجد را با بنفشه یا بگل یا آمیزی ، چند گاه با گل یا بنفشه بماند ، از آمیزش روغن با گل یا بنفشه ، از هر کات صحبت نیکان ، اورا هیچ روغن کنجد نگویند مگر که روغن گل یا روغن بنفشه ؟)

و در نسخه چاپ رضاقلیخان هدایت «ه» صفحه ۳۴ :

(نه بینی که روغن از کنجد است ولیکن چون با گل و بنفشه بر آمیزی و چند گاه با گل و بنفشه ماند ، از آن آمیزش و صحبت گل و بنفشه ، آنرا روغن کنجد نخوانند مگر روغن گل یا بنفشه گویند ؟)

و در نسخه خطی متعلق با آقای ابراهیم رضائی «ر» :

(نه بینی که روغن از کنجد است ولیکن چون کنجد را با بنفشه یا آمیزی و با گل آمیخته کنی ، چون چند گاهی با گل و بنفشه بماند از آن آمیزش آنرا کس روغن کنجد نخواند مگر روغن گل یا بنفشه ؟)

و با اینکه اختلافات گفته شده در این مثال مختصر چنانکه باید

ظاهر نمیشود، از آن، اینطور بنظر میرسد که میان عبارات نسخه های کنونی تفاوت زیادی وجود دارد، و بنظر من این تفاوت نتیجه تحریف و اشتباه نیست بلکه ناشی از تفاوت میان سلیقه نویسندگان این چهار نسخه است که در وقت تحریر این مطلب در دست من بود.

و بدین جهت من خود عقیده دارم که نسخه اصلی قابوسنامه بلهجه طبری بوده، و نسخه های کنونی ترجمه های مختلفی بزبان فارسی است که از قابوسنامه بعمل آمده.

تاریخ تألیف کتاب

راجع بتاریخ تألیف قابوسنامه، اقوال مستشرقین و نویسندگان ادبیات فارسی با روایات مورخین مطابقت ندارد

ادوارد برون در تاریخ ادبیات فارسی جلد دوم راجع بقابوسنامه میگوید: (و این کتابی است که شامل موضوعات مربوط بمبادی اخلاق وقواعد آن میباشد و کیکاوس، در سال ۱۰۸۲ م. مطابق ۴۷۵ هـ ق در سن ۶۳ سالگی آنرا تألیف کرده به پسرش گیلانشاه فرستاد.)

و همچنین آقای محمد تقی بهارملك الشعراء (۱) و آقای دکتر رضا زاده شفق استاد دانشگاه تهران (۲) و سایر نویسندگان معاصر ادبیات ایران به سال ۴۷۵ هـ ق تاریخ آغاز نوشتن یا تاریخ تألیف قابوسنامه قائلند.

در حالیکه از روی کتابهای تاریخ عمده مانند تاریخ طبرستان ابن اسفندیار و تاریخ طبرستان و رویان و مازندران مرعشی و حبیب السیر خواندمیر

(۱) سبک شناسی جلد دوم ص ۱۱۳.

(۲) تاریخ ادبیات ایران چاپ تهران سال ۱۳۲۱ ش. (۱۹۴۲ م.)

ودائرة المعارف اسلامی و زامبار (۱) و کتاب شهریاران گمنام کسروی و غیر آن ، ثابت شده است که کیکاروس مؤلف قابوسنامه ، در سال ۴۶۲ هجری قمری فوت کرد . بنابراین تاریخ تألیف کتاب بقول آن نویسندگان ادبیات دوازده یا سیزده سال بعد از مرگ مؤلف کتاب واقع میشود .

یکی شدن کتب تاریخ اسلامی و اقوال مستشرقین درباره تاریخ مرگ مؤلف کتاب ، بنظر مستلزم این است که روایات مورخین را از لحاظ قدمت بر روایت نویسندگان ادبیات ترجیح بدهم و بخصوص که روایت کتب ادبیات سند تاریخی ندارد ولی چیزی که بیشتر باعث تعجب میباشد اینست که در آخر نسخه های قابوسنامه که در وقت تحریر این مقدمه در دست نویسندۀ بود ، نوشته است (و این کتاب را آغاز کردم در سنه خمس و سبعین و اربعه مایه) و این عبارت با روایت کتب ادبیات مطابقت دارد ازین گذشته نسخه های کنونی بقول ناشرین از روی چند نسخه خطی قدیم چاپ شده ، یعنی میان همه این نسخه های خطی از لحاظ تاریخ تألیف کتاب تفاوت نیست .

توافق حاصل میان این نسخه های خطی در باره تاریخ آغاز کردن تألیف کتاب ، مرا وادار کرد که حدس بزنم که این همه نسخه های خطی از روی يك نسخه مغلوط نوشته شده است ، و ناسخ نسخه اصلی در نقل تاریخ کتاب اشتباه و تحریف نموده و بتقدیم و تاخیر ۴۵۷ هـ ق ۴۷۵ شده ، زیرا که تاریخ مرگ مؤلف کتاب ، باتفاق کتب تاریخ در سال ۴۶۲ هـ ق

E. de Zambaur: - Manuel de Généalogie et Chronologie (۱)

Pour L' Histoire de L' Islam. Hanovre. 1927

اتفاق افتاد و باید که تاریخ تألیف کتاب قبل از تاریخ مرگ مؤلف قرار بگیرد.

و چونکه این کتاب بروایت نویسندگان تاریخ ادبیات و بقول خود مؤلف در آخر کتاب و در مقدمه، در پایان زندگی کیکاوس یعنی مدت کمی قبل از سال ۴۶۲ هـ. ق تمام شده است که مؤلف میگوید (و هر چه عادت من بود جمله را کتابی کردم از بهر تو در چهل و چهار باب و بدان که همیشه از وقت جوانی تا گاه پیری عادت من این بود و مدت شصت و سه سال عمر بدین سیرت و بدین سان پایان بردم، و این کتاب را آغاز کردم سنه خمس و سبعین و اربعمائه) میتوان گفت که تاریخ تألیف این کتاب میان سال ۴۵۷ هـ. و سال ۴۶۲ هـ. واقع شده است زیرا که مؤلف در این تاریخ مورد بحث گفت: (و این کتاب را آغاز کردم) و نه گفت (تألیف کردم) و فاصله پنج سال برای تألیف چنین کتاب مفصل و دقیق و شامل این همه اطلاعات و معارف، مدت بسیاری نیست بلکه این احتمال بسیار ضعیف است که تألیفی مثل این کتاب در مدت یکسال امکان داشته باشد.

موضوع کتاب

قابوسنامه کتابیست که امیر زیاری کیکاوس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر بن زیار، ملقب به عنصر العالی، در سال چهار صد و پنجاه و هفت تألیف آنرا آغاز نمود و در سال چهار صد و شصت و دو هجری، در سن شصت و سه سالگی، تمام کرد، این کتاب بعد از مقدمه، شامل چهل و چهار باب یا فصل میباشد، که هر یکی از آنها در باره مطلب مستقلی نوشته شده است.

بنظر نویسندگان تاریخ ادبیات ایران، قابوسنامه بمنظور

رهنمائی گیلانشاه پسر مؤلف و آموختن فن زندگی و تحصیل
 معاش بدو، نوشته شده بود. و ازین جهت بقول مرحوم ملك الشعراء
 بهار (باید او را مجموعه تمدن اسلامی پیش از مغول نامید) و مطالب
 مفصل این کتاب، نظر مرحوم بهار و زبردستی مؤلف قابوسنامه و علم وسیع
 و تجربه های بسیار او را، ارائه میدهد. و در واقع برای اطلاع صحیح
 اراحوال اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و دینی و عامی و ادبی و قضا و آموزش
 و پرورش و هنر و پیشه های مختلف آن زمان، مأخذ عمده دیگری بجز این
 کتاب، در دست نداریم، و خواننده در نظر اول تصور میکند که هر فصلی از
 فصلهای کتاب، توسط یکی از اهل این فن نوشته شده و مؤلف جز جمع و ترتیب
 و تهذیب عبارت و نوشتن قسمتی از کتاب کاری نداشته، زیرا که احاطه
 شامل و دقیق در بعضی از این مطالب، مانند برده خریدن، اسب خریدن،
 در علم طب، در علم نجوم و هندسه، در خنیاگری، و ناب چهل و چهارم
 در جوانمردی و طریق اهل تصوف و اهل صنعت، مستلزم این بوده که
 مؤلف تمام مدت عمرش را صرف آموختن یکی از آنها کرده باشد ولی
 اگر در نظر بگیریم که مؤلف کتاب هم امیر و شهریار و هم سپاهی و هم
 دانشمند و هم عارف مشرب و شاعر بود و از وقت جوانی تا گاه پیری
 بتحصیل علم و معرفت اشتغال داشت و مطالب این کتاب بیشتر راجع باندرزها
 و زندگی خاص اشراف و پیوستگان ایشان از اهل علم و فضل و هنر،
 و اداره مملکت و کارزار و برخی از آنها برعیت و اتباع مربوط میباشد،
 دیگر شك و تردید نمیماند که این کتاب اثر خود کیکاوس است. و این
 جمله‌هایی که در صفحه آخر کتاب است (اکنون بدان ای پسر! که از هر
 علمی و هنری و پیشه که من دانستم، از هر دری، فصلی یاد کردم، و

هر چه عادت من بود ، جمله را کتبی کردم از بهر تو ، در چهل و چهار باب ، و بدان که همیشه ، از وقت جوانی تا گاه پیری ، عادت من این بود و مدت شصت و سه سال عمر ، بدین سیرت و بدین سان پایان بردم . (صحت این گفتار را ثابت میکند .

ممکن است که مطالب کتاب از لحاظ موضوع بهشت قسمت تقسیم شود : -

قسمت اول - اندرزهایی که کمتر فصلی از آنها خالی نیست و يك فصل از کتاب یعنی (باب هشتم در پند های انوشیروان عادل) همه اش از این قسمت بشمار میرود . این اندرزها ، خلاصه تجربه های عمر دراز و نشانه فکر عمیق و نظر عالی و عقل وسیع را جلوه میدهد و نیز جنبه صراحت تمام دارد و حاکی از زندگی واقعی است و برای مدلل ساختن ارزش عملی این اندرزها ، بخود مطالب کتاب رجوع شود .

قسمت دوم - وعظ و مذکر است ، یعنی دادن اندرز هایی که بیشتر جنبه دینی و مذهبی دارد ، و قسمتی از مقدمه و بعضی عبارات در فصول کتاب و باب اول در شناختن ایزد تبارک و تعالی و باب دوم در آفرینش پیغمبران و رسالت ایشان و باب سیم در سپاس داشتن از خداوند نعمت و باب چهارم اندر افزونی طاعت از راه توانائی و باب پنجم در شناختن حق مادر و پدر ، ازین قسمت میباشد

قسمت سوم - در علم زندگی و فن معاشرت :

۱ - باب دهم : در ترتیب طعام خوردن

۲ - باب یازدهم : در ترتیب شراب خوردن

- ۳ - باب دوازدهم . . . : در مهمانی کردن و مهمان شدن
- ۴ - باب سیزدهم : اندر مزاج کردن و در نرد و شطرنج باختن
- ۵ - باب چهاردهم : در عشق و رزیدن
- ۶ - باب پانزدهم : در تمتع گرفتن
- ۷ - باب شانزدهم : در آئین گرما به رفتن
- ۸ - باب هفدهم : در خفتن و آسودن
- ۹ - باب بیست و یکم : در جمع کردن مال
- ۱۰ - باب بیست و دویم : در برده خریدن
- ۱۱ - باب بیست و چهارم : در خانه و ضیاع خریدن
- ۱۲ - باب بیست و پنجم : در خریدن اسب
- ۱۳ - باب بیست و ششم : در زن خواستن
- ۱۴ - باب بیست و هشتم : در دوستی و دوست گرفتن
- قسمت چهارم - در اخلاق و تربیت :**

- ۱ - باب ششم : در افزونی گهرا از افزونی هتر
- ۲ - باب هفتم : از نیک و بد در سخن گفتن
- ۳ - باب نهم : در پیری و جوانی
- ۴ - باب بیست و دوم : در امانت نهادن
- ۵ - باب بیست و هفتم : در پروردن فرزند
- ۶ - باب سیام : در عفو کردن و عقوبت کردن
- ۷ - باب چهل و چهارم . . . : در جوانمردی و طریق اهل تصوف و اهل

قسمت پنجم - در طلب علم و تحصیل هنر :

۱- باب سی و یکم . . . : در طلب علم دین و قضا و جز آن

۲- باب سی و سیوم . . . : در علم طب

۳- باب سی و چهارم . . . : در علم نجوم و هندسه

۴- باب سی و پنجم . . . : در رسم شاعری

۵- باب سی و نهم . . . : در کاتبی و کتابت کردن

قسمت ششم - در ورزش :

۱- باب هیزدهم . . . : در نهنچیر کردن

۲- باب نوزدهم . . . : در چوگان زدن

قسمت هفتم - در پیشه ها :

۱- باب سی و دوم . . . : در تجارت کردن

۲- باب سی و هشتم . . . : در خنیاگری

۳- باب چهل و سیم . . . : در دهقانی و صناعت کردن

قسمت هشتم - در سیاست و اداره مملکت :

۱- باب بیستم . . . : در کارزار کردن بادشمنان

۲- باب بیست و نهم . . . : در اندیشه کردن از دشمن

۳- باب سی و هفتم . . . : در خدمت کردن پادشاهان

۴- باب سی و هشتم . . . : در آداب ندیمی

۵- باب چهارم : در شرایط وزارت

۶- باب چهل و یکم . . . : در آئین سپهسالاری

۷- باب چهل و دویم . . . : در آئین پادشاهی

و بدین ترتیب چهل و چهار باب قابوسنامه نسبت به موضوعات مختلف،

ازین قرار تقسیم شده است :

يك باب و عبارات متفرقه در مقدمه و ابواب دیگر راجع باندرزها،
پنج باب و چند عبارت در بعضی ابواب دیگر و قسمتی از مقدمه، بوعظ و
مذکری .

چهارده باب، بعالم زندگی و فن معاشرت

هفت باب، باخلاق و تربیت

پنج باب، بطلب علم و تحصیل هنر

دو باب، بپوزش

سه باب، بشهها

هفت باب، بسیاست و اداره مملکت میباشد.

و مؤلف درین ابواب بقول مرحوم ملك الشعراء بهار (داد سخن
داده و از آوردن مطالب بسیار سودمند اخلاقی و حکمت های عملی
دقیقه فرو نگذاشته است، و علاوه بر فواید عظیمی که از حیث شناسایی
تمدن قدیم و معیشت ملی و عالم زندگی و دستور حیات، در کتاب مذکور
مندرج است، باید اورا مجموعه تمدن اسلامی پیش از مغول نامید) (۱)
بعلاوه در فصول کتاب مجموعه ای از اخبار و حکم از مشاهیر مسلمانان
و حکمای معروف یونان و حکمای گمنام و همچنین مجموعه ای از
حکایات تمثیلی میان مطالب کتاب وجود دارد.

حکایات قابوسنامه

در قابوسنامه، چنانکه در بسیاری از کتابهای فارسی دیگر،

مجموعه‌ای از حکایات کوتاه، در زمره حکایات تمثیلی بشمار میرود و مؤلف کتاب، آن حکایات را برای استشهاد و مدلل ساختن نظر خود و روشن کردن مطالب مختلف، بکار برده، شماره آن حکایات از روی نسخه قابوسنامه چاپ انگلستان باهتمام رو بن لیوی، پنجاه و شش حکایت ازین قرار است :

ده حکایت از کسان گمنام

پنج حکایت از خود مؤلف

چهل و یک حکایت از کسان معروف دیگر.

و آن حکایات، در بیست و چهار باب از چهل و چهار باب کتاب، بطور پراکنده ذکر شده است، و بیست باب دیگر، یعنی: بابهای اول و دوم و سوم و پنجم و هشتم و یازدهم و پانزدهم و شانزدهم و هفدهم و هجدهم و بیست و یکم و بیست و سوم و بیست و چهارم و ششم و سی و سوم و سی و چهارم و سی و پنجم و سی و ششم و چهل و یکم و چهل و سوم، فاقد حکایت میباشد

موضوع حکایات، مربوط بموضوع انوایی است که در ضمن آنها ذکر شده است، و راجع بموضوع کتاب صحبت کردیم.

آن حکایات عموماً حکایات واقعی و حکایات تاریخی و برخی از آنها حکایات حکمی و اخلاقی است و بعضی حکایات مانند حکایت دبه و کرم سبز در صفحه سی و سیم و حکایت مأمون خلیفه و قبر انوشیروان در صفحه چهل و دوم از باب هفتم و حکایت شهرباو در صفحه صد و شانزدهم از باب بیست و هفتم مثل افسانه بنظر میرسد. و بیشتر این حکایات بطور کلی ساده و شیرین و جالب و خالی از مبالغت است. و جنبه واقعی زندگی را مجسم

میسازد، و هر حکایتی از آنها، در موقع مناسب خود ذکر شده، و در جای طبیعی قرار گرفته است.

اشخاص حکایات قابوسنامه، غالباً اشخاصی هستند، که در دنیای مابسر بردند و نقشهای مهم را در صحنه وجود بازی کردند، یا کسانی که در نوع بینش و افسانههای عالم، هنوز وجود موثر دارند و برخی از آنها دارای سمت دینی و جنبه تقدس میباشند، پس خواننده در آن حکایات شمه‌ای از اخبار حضرت پیغمبر و آل بیت آن حضرت و خلفای مسلمانان و ملوک ایران باستان و پادشاهان و حکمای ساسانیان و رومیان و یونانیان و فرمانروایان و سلاطین ایران بعد از اسلام و سپهسالاران و وزیران و عمال و درباریان ایشان میخواند. و با نویسندگان و شاعران و مطربان و ندیمان و علماء و دانشمندان و طبیبان و قاضیان و فقیهان و علویان و مذکران و زاهدان و صوفیان، علاقات میکند. و میان بازرگانان و بازاریان و سپاهیان و پیشه‌وران و درویشان و عیاران و کودکان و غلمان و کنیزکان و ترکان و ایرانیان و تازیان و پارسایان و بزهکاران و عاقلان و دیوانگان، یا بقول اعم، در عالم آن زمان بسر میبرد، ولی علی‌رغم این، کمتر اتفاق میافتد که بازن آزاد روبرو بشود.

حکایاتی که زن آزاد در آنها ذکر شده، پنج حکایت است و باستانی دوشخصیت برجسته یعنی شهربانو دختر پادشاه تیم در صفحه صد و شانزدهم از باب بیست و هفتم، و پیرزن مالکزاده بیوه فخرالدوله و مادر مجددالدوله در صفحه صد و بیست و سوم از باب بیست و نهم، صورت زن در سه حکایت دیگر بسیار ضعیف است و مثل شبحی از دور جاوه داده شده.

در باب هفتم صفحه سی و سییم، کیکاوس، از يك كرم سبز و گروهی از زنان، گمنام دیده، که آب را از سر چشمه دور در سپوهامیآوردند، صحبت میکند، ولی نقش این کرم سبز درین حکایت، مهمتر از نقش جمعیت زنان دیده، آشکارا است، بلکه مدار این حکایت خود این کرم سبز میباشد. و در صفحه سی و هشتم از همین باب، يك زن از بزرگمهر مسئله میبرد. و در باب چهل و دویم صفحه دو بیست و نهم، يك پیر زن پیش سلطان سعود میآید و از عاملان ولایت سلطان مینالد، و بعد ازین در حکایات قابوسنامه از زن آزاد اثری نیست.

مهمترین عناصر این حکایات، دقت تصویر و قوت محاورت وزیر کی اشخاص میباشد و هر حکایتی دارای يك هدف آشکارا است یا دارای گرهی است که در آخر حکایت حل میشود، و معانی که مدار این حکایات میباشد: جوانمردی و امانت و خیر خواهی و دلیری و زیرکی و جاسوسی و چاره جوئی و دادگری و سخنگویی و تنفر از جاهل و ادعای علم و غیر آن از معانی اخلاقی و حکمی دیگر است. و اشخاص حکایات در محاورت، از فقه و منطق و علوم مذهبی و فلسفی و تجارب زندگی استفاده میبرند و خاطرات و نظر و فکر مؤلف از زبان آنها در عبارتی بغایت زیبا و شیوا گفته میشود.

و در جمله مؤلف قابوسنامه در قصه نویسی نیز، زبردستی و مهارت تمام بکار برده و موفقیت شایان بدست آورده است و میتوان گفت که این مجموعه از حکایات، جالبترین قسمت کتاب را تشکیل میدهد.

سبک قابوسنامه

سبک در اصطلاح ادبیات عبارتست از طرز بیان فکر و احساس

نویسنده یاسخنکو در رشته عبارت بوسیله جمله بندی و انتخاب لغات و طرز استعمال آن و استفاده از علوم و معارف و فرهنگی که در عصر نویسنده یاسخنکو رواج داشته باشد، و هر ادیب یا شاعر استاد، روش خاصی پیش میگیرد و بوسیله آن از دیگران ممتاز میشود.

سبک قابوسنامه نمونه‌ای ممتاز از نثر فارسی در قرن پنجم هجری و سرمشق انشاء زیبا و روان و عبارت روشن و محکم در آن عصر بشمار میرود. عبارت مؤلف موجز و پر معنی است و بطور کسلی میتوان گفت که خالی از مترادفات الفاظ و مترادفات جمل و سجع و موازنه و صنایع و تکلیفات لفظی میباشد، و مطالب کتاب به حلالت حدیث و آیات قرآن و حکایات و حکم و امثال و شعر و تشبیهات و استعارات فارسی و عربی تزیین شده است. و مؤلف روش خود را در باب سی و نهم بیان کرده میگوید :

(اگر دبیر باشی، باید که بر سخن قادر باشی و خط نیکو داری و تجاوز کردن در عبارت بعبادت نداری و بسیار نوشتن عادت کنی تا ماهر شوی و نامه خویش را با استعارات و امثال و آیتهای قرآن و اخبار نبوی آراسته‌دار. و اگر، نامه پارسی بود، پارسی مطلق منویس، که ناخوش بود خاصه پارسی دری که معروف نبود آن خود، نباید نوشت بیبچ حال و آن ناگفته به و اندر نامه تازی سجع هنرست و سخت نیکو و خوش آید ولیکن در نامهای پارسی سجع ناخوش آید، اگر نگوئی به بود، اما سخن که گوئی، عالی و مستعار و شیرین و مختصر گوی.)

و نظر مؤلف درین عبارت فوق با سبک کتاب کاملاً مطابقت دارد

لغات نادره

لغات نادره در قابوسنامه بسیار کم است و میتوان گفت که این لغات فقط نسبت بعصر ما، نادر الاستعمال یا مهجور بشمار میرود ولی بعید الاحتمان نیست که در زمان تألیف کتاب، مأنوس و مورد استعمال بوده باشد، زیرا عبارت مؤلف عالی و شیوا و سلیس و روان است و چنین عبارت بالاستعمال لغات مهجور و ناهنجار نمیسازد

شعر در قابوسنامه

در سراسر قابوسنامه «چاپ حاضر» فقط چهل و هشت بیت از اینقرار است:

الف - يك بيت عربی:

اذاتم امر و ناقصه . توقع زوالا اذا قيل تم

ب: پنج بیت از چهار شاعر معروف یعنی دو بیت از ابوشکور

بلخی و يك بيت از عسجدی و يك بيت، از فرخی و يك بيت از قمری گرگانی

ج: یازده بیت از شعرای گمنام

د: سی و يك بيت از مؤلف کتاب:

لغات عربی در قابوسنامه

سبک قابوسنامه با اندازه سبک تاریخ بیهقی، تحت تأثیر سبک عربی

و لغات و عبارات تازی، قرار نگرفته و از ادبیات عرب چندان اقتباس

نکرده است. لغات تازی که در قابوسنامه استعمال شده، همان لغاتی است

که در عصر مؤلف میان اهل علم و فضل رواج داشت یا اصطلاحات علمی

ودینی و مذهبی و فلسفی و ادبی میباشد که از استعمال آنها گزیر نبود .
و همچنین آیات قرآن و احادیث و امثال عربی در کتاب بعد از محدود آمده
است؛ و با وجود اینکه لغات تازی قابوسنامه ، نسبت بشمار لغات فارسی
کتاب، تا اندازه ای کم است، مؤلف موفق شده که آنها را به زیر دستی و
استادی تمام در صورت مختلف استعمال کند .

لغات مزبور در کتاب بصورت لفظ مفرد یا تشبیه یا جمع یا اصطلاح
یا صفت و موصوف و مضاف و مضاف الیه بر قاعده دستور زبان فارسی یا جزو
کلمات مرکبه از عربی و فارسی یا جملات عربی کثیرا استعمال آمده،
چنانکه در فصل ششم از کتاب نویسنده (بحث درباره قابوسنامه) بتفصیل
ذکر شده است .

تأثیر قابوسنامه در ادبیات فارسی

امیر عنصر المعالی بوسیله تألیف قابوسنامه، رسم قدیم قبل از اسلام را
در تألیف کتب نصیحة الملوك زنده کرد و بتقلید او چند کتاب درین
زمینه در ادبیات فارسی بعد از اسلام بوجود آمد ، یا بطریق تألیف مانند:
سیاست نامه نظام الملک و نصیحة الملوک که به حجت الاسلام امام ابو حامد
غزالی نسبت داده و بوستان و گلستان سعدی یا بطریق نقل و ترجمه و
جمع بتقدیم و تأخیر و حذف از کتب عربی و فارسی دیگر مانند اخلاق
ناصری که شامل ابواب مختلف در اخلاق عملی و نظری میباشد .

مؤلف قابوسنامه

امیر عنصر المعالی کیکاوس «یا کیکاوس» بن اسکندر بن قابوس بن
وشمگیر بن زیار ، هفتمین پادشاه زیاری است که از سال ۴۴۱ هجری قمری
تا سال ۴۶۲ در کوهستان حکومت میکرد .

آنچه در کتابهای تاریخی راجع به پادشاهی وزندگی این امیر ذکر شده، بسیار کم است، و مورخین بیشتر از اسم این پادشاه و مدت سلطنت او در کوهستان و اثر او « قابوسنامه » چیز دیگری بیان نکرده اند و برای اطلاعات مفصلتری راجع بزندگی این امیر سند عمده ای مانند کتاب مؤلف نداریم.

از مطالب قابوسنامه آشکار میشود که امیر کیکاوس مدتی از زندگانی خود را در جنگهای غزنویان به هندوستان و شدادیان بروم صرف کرد (۱) و قبل از رسیدن او پیادشاهی، هشت سال بندیمی سلطان مودود اشتغال یافت (۲) ولی در سن پنجاه سالگی از شراب خوردن توبه کرد (۳) و در مدت عمرش هم در جوانی و هم در پیری به تحصیل دانش و فضل و هنر مشغول بود. و علیرغم هوسرانی و خوشگذرانی او بروزگار جوانی، در تربیت نفس و عقل خود کوتاهی ننمود، (۴) و بر جوع کردن بچهل و چهار باب قابوسنامه که در قسمتهای معارف گوناگون راجع به وعظ و مذکری، و بازی و استمتاع و ورزش و تربیت و امراد معاش و سیاست و طلب علم و آئین تحصیل هر یکی از آنها نوشته است، پیدا میشود که دایره معارف و اطلاعات و تجربه های او بسیار وسعت داشته.

بعد از سن پنجاه زهد و ورع بر او غالب شد و اندرزهای او در فصول کتاب این معنی را جلوه میدهد.

(۱) باب هفتم ص ۳۳

(۲) باب چهل و دوم ص ۲۱۱

(۳) باب یازدهم ص ۵۵

(۴) آخر فصل چهل و چهارم

امیر کیکاوس هم نویسنده توانا و هم شاعر بود ، ولیکن قدرت نگارشش بسیار بیشتر از شاعری اوست و شعرش نسبت به نثرش ضعیف و سست است و نشان میدهد که کیکاوس شاعر توانای روان طبیعی نبود و بتقلید و تکلف شعر میگفت.

بعضی از نویسندگان معاصر پیاد شاهی کیکاوس و پدر و پسرش گیلان‌شاه قائل نیستند (۱) ولی اقوال مورخین مانند ابن اسفندیار (۲) و مرعشی (۳) و خواند میر (۴) و استاد دانشمند احمد کسروی (۵) و همچنین اقوال کیکاوس در بعضی فصول و حکایات قابوسنامه (۶) ثابت میکند که نظر آن نویسندگان سندی قابل اطمینان ندارد .

از مقدمه قابوسنامه استفاده میشود که مؤلف ، کتاب مزبور را در پایان مدت عمرش ، بمنظور راهنمایی پسرش گیلان‌شاه و تعلیم اصول زندگی و فن معاشرت و اداره مملکت بدو ، نوشته است . راجع بخاتمه زندگی امیر عنصر المعالی و پسرش گیلان‌شاه ، خواند میر میگوید : (امیر کیکاوس

(۱) رجوع شود بمقدمه قابوسنامه چاپ آقای سعید نفیسی سال ۱۳۱۲ ش

(۲) تاریخ طبرستان چاپ طهران سال ۱۳۲۰ ش . جلد دوم . ص ۱۸ .

(۳) تاریخ طبرستان و رویان و مازندران چاپ تهران سال ۱۳۳۳ ش . ص ۲۳۲ .

(۴) حبیب السیر جزء چهارم از مجلد دوم چاپ تهران ۱۳۳۳ ش . ص ۴۴۲ .

(۵) شهریاران گمنام بخش سومین چاپ تهران سال ۱۳۰۸ ش . ص ۳۲ ، ص ۴۳ .

(۶) بحث در باره قابوسنامه فصل دوم تألیف نویسنده چاپ تهران سال

بن اسکند بن قابوس بعد از فوت عموزاده ، در کوهستان حاکم گشت و
او مؤلف قابوسنامه است ، وفاتش در سنه اثنی و ستین وار بعمایه اتفاق
افتاد ، و بعد از آن پسرش گیالانشاه ، تاج ایالت بر سر نهاد ، و آن کوهستان
در سنه سبعین وار بعمایه از وی به حسن صباح منتقل گردید)
و خلاصه روایت دایرة المعارف اسلامی چاپ انگلیسی بدین خصوص اینست
که عنصر المعامی قابوس الثانی در جنگهای سلطان محمود غزنوی به هندوستان
شرکت نمود و در جنگ امیر ابوالاسوار فضلون شدادی ضد ابغاز در سال ۴۶۲ هـ ق
مطابق ۱۰۶۹ م. در گذشت و پسرش گیالانشاه فقط بر کوهستان حکومت
کرد ، زیرا طغرل بك قبل از آنهنگ کردن بغداد ، طبرستان را تصرف آورده
بود. ملکشاه او را معزول کرد و در سال ۴۷۰ هـ ق بدرود حیات گفت.
این بود بحث مختصری راجع بکتاب گرانیهای امیر دانشمند عنصر
المعالی که بنظر خوانندگان گرامی رساندم ، و برای مطالعات بیشتری
بکتاب نویسنده (بحث در باره قابوسنامه) رجوع شود .

در شنبه ۱۶ مهر ماه سال ۱۳۳۵ مطابق هشتم اکتبر ۱۹۵۶ - سوم ربیع اول ۱۳۷۶ .

از خوانندگان محترم خواهشمند است ، ملاحظات و انتقادات خود را راجع به
نظریات نویسنده که درین مقدمه و حواشی و تعلیقات و تصحیح متن قابوسنامه
بیان شده بنشانی زیر بفرستند:

مصر: منزل رقم ۴ - حارة چندی عوض شارع قدسی، حدائق الفیه - قاهرة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير خلقه محمد وآله
اجمعين، چنین گوید جمع کنندگان این پندها، امیر عنصر المعالی کیکاوس بن
اسکندر بن قابوس بن وشمگیر مولى امير المؤمنين با فرزند خویش
گیلان‌شاه، بدان ای پسر! من پیر شدم وضعیفی بر من چیره شد و منشور
عزل زندگانی را از موی خویش بر روی خویش کتابتی میبینم، که آنرا
دست چاره جویان نتواند سترد، پس ای پسر چون من نام خویش را در دایره
گذشتگان یافتم، مصلحت چنان دیدم که پیش از آنکه نامه عزل من رسد،
نامه در نکوهش روزگار و بهره جستن از نیکنامی یاد کنم و ترا از آن
بهره دهم به موجب مهر پدری، تا پیش از آنکه دست زمانه ترا نرم کند، تو
خود بچشم عقل در سخن من نگری و از این پندها فزونی یابی و نیکنامی
دو جهان حاصل کنی، مبادا که دل تو از پذیرفتن این پندها باز ماند، که
آنچه شرط پدری است از من آمده باشد، اگر تو از گفتار من بهره نیک

✽ ل صفحه ۵ « و نیکنامی » و گذاشتن همزه روی یای مضاف
بجای کسره اضافه در سراسر کتاب تقریباً دیده میشود و این اشتباه بعض
است .

نجوئی ، کسان دیگر باشند که شنودن و کار بستن غنیمت دانند ، هر چند سرشت روزگار بر آنست که هیچ فرزند بند پدر را کار نهد ، چه آتشی در باطن جوانان است که از روی غفلت ، پنداشت خویش ایشان را بر آن دارد ، که دانش خود را برتر از دانش پیران بینند ، اگرچه این مرا معلوم بود ، اما مهر پدری نگذاشت تا خاموش باشم ، پس آنچه از طبع خویش یافتم ، در هر بابی سخنی چند جمع کردم ، و آنچه بایسته تر و بهتر بود ، در این نامه بنوشتم ، اگر از تو کار بستن آید فیها واگر نه ، من شرط پدری بجای آورده باشم ، که گفته اند: برگوینده بیش از گفتار نیست ، اگر شنونده خریدار نبود جای آزار نیست .

بدان ای پسر ، که سرشت مردم چنان آمد که تکاپوی کند (۱) ، تا اندر دنیا آنچه نصیب او آمده باشد ، بگرامی تر کس خویش بگذارد ، (۱) و نصیب من از دنیا این سخن آمد ، و گرامی تر کس نزد يك من توئی ، چون آغاز رحیل کردم ، آنچه نصیب من آمد ، پیش تو فرستادم تا خود کام نباشی و از نا شایسته پرهیز کنی و چنان زندگانی کنی که سزای اصل پاک تست ، که ترا اصل شریفست و از هر دو جانب کریم الطرفین و پیوسته اجداد تو ملوک جهان بوده اند وجد اعلا (۲) تو ملک شمس المعالی قابوس و شمگیر نبیره ارغش فرهادان بود و در روزگار کیخسرو ملک گیلان داشت و ابوالمؤید بلخی ذکر او در شاهنامه آورده

(۱) لصفحة ۵ « کنند ، بگذارد » ن صفحه ۲ « کنند ، بگذارند »

۵ صفحه ۷ « کند ، بگذارد »

(۲) ل. صفحه ۵ « اعلی تو »

است، وملك گیلان ازو بجدان تو یادگار ماند، و وجدۀ تو مادر من، * دختر ملكزاده (۱) مرزبان بن رستم شروین بود که مصنف مرزبان نامه است و سیزدهم پدرش کایوس بن قباد برادر نوشیروان عادل بود و مادر تو دختر ملك غازی محمود بن ناصر الدین، و جد من حسن فیروزان ملك دیلمان بود، پس ای پسر! هشیار باش و قدر نژاد خویش بدان و از کم بودگان مباش، هر چند من نشان خوبی و به روزی در تو می بینم، اما این گفتار بشرط تکرار واجب دیدم، آگاه باش ای پسر! روز رفتن من نزدیک است و آمدن تو بر اثر من نزدیک خواهد بود. و بدان که این جهان کشت زاریست از نیک و بد، آنچه بکاری بدروی، و دروۀ خویش را کسی در کشت زار خود نخورد، در آبادانی خورد، و آبادانی آن سرای باقیست و مردان نیک اندرین سرای همت شیران دارند و بد مردان همت سگان. که سگ همانجا که بگیرد بخورد و شیر جای دیگر. و نخچیر گاه تو این سرای سپنج است و نخچیر تو دانش و نیکی کردن، پس شکار ای در کن تا وقت خوردن بسرای باقی آسان تر توانی خورد، و طریق آن طاعت خدای است عز و جل؛ و مانند آن کس که خدای جوید، چون آتش بود، هر چند نگوش کنی، برتری و افزونی جوید، و آن کس که از راه خدا و طاعت او دور باشد، چون آب بود، که هر چند بالای، نگونی طلبید، و این کتاب را بر چهل و چهار باب نهادم و بابها اینست که می نویسم.

* ... * ن صفحه ۲ « وجدۀ تو مادر من » ه صفحه ۸ « وجدۀ مادرم »

ر « وجدۀ مادرم »

(۱) ل صفحه ۶ « ملكزاده » ن صفحه ۲، ه صفحه ۸ « ملكزاده »

- * باب اول در شناختن ایزد تبارک و تعالی
- * باب دوم در آفرینش پیغمبران و رسالت ایشان
- باب سوم در سپاس داشتن از خداوند نعمت
- * باب چهارم اندر فزونی طاعت از راه توانایی
- باب پنجم در شناختن حق مادر و پدر
- * باب ششم در افزونی گهر از افزونی هنر
- * باب هفتم از نیک و بد در سخن گفتن
- * باب هشتم در پندهای نوشیروان عادل با پسر خود
- باب نهم در پیری و جوانی
- باب دهم در ترتیب طعام خوردن
- باب یازدهم در ترتیب شراب خوردن
- * باب دوازدهم در مهمان کردن و مهمان شدن
- * باب سیزدهم اندر مزاح کردن و در نرد و شطرنج باختن
- باب چهاردهم در عشق ورزیدن
- * باب پانزدهم در تمتع گرفتن
- * باب شانزدهم در آئین گرمابه رفتن
- باب هفدهم در خفتن و آسودن
- * باب هیزدهم در نخچیر کردن
- باب نوزدهم در چوگان زدن
- * باب بیستم در کارزار کردن با دشمنان
- باب بیست و یکم : در جمع کردن مال

- ✱ باب بیست و دوم : در امانت نهادن
- باب بیست و سوم : در برده خریدن
- باب بیست و چهارم : در خانه و ضیاع خریدن
- ✱ باب بیست و پنجم : در خریدن اسب
- باب بیست و ششم : در زن خواستن
- ✱ باب بیست و هفتم : در پروردن فرزند
- ✱ باب بیست و هشتم : در دوستی و دوست گرفتن
- باب بیست و نهم : در اندیشه کردن از دشمن
- ✱ باب سی ام : در عفو کردن و عقوبت کردن
- ✱ باب سی و یکم : در طلب علم دین و قضا و جز آن
- ✱ باب سی و دوم : در تجارت کردن
- ✱ باب سی و سوم : در علم طب
- باب سی و چهارم : در علم نجوم و هندسه
- باب سی و پنجم : در رسم شاعری
- ✱ باب سی و ششم : در خنیاگری
- ✱ باب سی و هفتم : در خدمت کردن پادشاهان
- ✱ باب سی و هشتم : در آداب ندیمی
- ✱ باب سی و نهم : در کاتبی و کتابت کردن
- باب چهارم : در شرایط وزارت
- ✱ باب چهل و یکم : در آئین سپهسالاری
- ✱ باب چهل و دوم : در آئین پادشاهی

-
- ☆ باب چهل و سوم . . . در دهقانی و صناعت کردن
 - ☆ باب چهل و چهارم : در جوانمردی و طریق اهل تصوف و اهل صنعت

www.KetabFarsi.com

✦ در چاپ لیوی صفحه ۶ و ۷ عناوین این مطالب در فهرست با عناوین آنها در کتاب مطابقت ندارد . و در چاپ حاضر عناوین مطلب مزبور در فهرست بالا با عناوین مطالب در کتاب تطبیق داده شد .

باب اول - در شناختن ایزد تبارك و تعالی

بدان ای پسر که هیچ چیز نیست از بودنی و نابودنی و شاید که بود که آن شناخته مردم نگشت چنانکه اوست و تو در شناخت آفریدگار عاجزی، چه شناخت را دروی راه نیست. و جز او همه شناخته گشت. و شناسنده خدا آنگاه شوی که نا شناس شوی، و مثال شناختن چون منقوش است و شناسنده چون نقاش، که تا در منقوش قبول نقش نبود، هیچ نقاش بر وی نقش نتواند کرد. نه بینی که چون موم نقش پذیرتر از سنگ است، از مهر سازند و از سنگ سازند؟ پس در همه شناختن قبول شناس است و آفریدگار قابل شناخت نیست. و تو بگمان در خود نگر، در آفریدگار نگر، در ساخته نگر و سازنده را بشناس، و نگر تا در رنگ شناخت (۱) راه سازنده از تو نرباید، که همه درنگی از زمان بود و زمان گذرنده است، و گذرنده را آغاز و انجام بود. و این جهان را که بسته همی بینی، بند او خیره مدان و بی گمان باش که بند او ناگشاده نماید. (۲) و در آلا و نعمای آفریدگار اندیشه کن و در آفریدگار اندیشه مکن، که بی راه تر کسی بود که جایی که راه نبود راه جوید؛ چنانکه پیغمبر صلعم گفت: (تفکر وافی آلاء الله و لا تفکر وافی ذاته) و اگر کردگار بزبان خداوندگار شرع، بندگان را گستاخی ندادی، هرگز کسی را دلیری آن نبودی که در شناخت راه خدای تعالی سخن گفتی، بهر نامی و بهر صفتی که خدای را بخوانی، بر موجب عجز

(۱) ن صفحه ۶ و ۵ صفحه ۱۴ «ساخته»

(۲) ن صفحه ۶ «بند او خیره مدان و بند گمان مباش» و ۵ صفحه ۱۲

«بند او خیره مدان و بی کمال مباش»

و بیچارگی خویش دان نه بر موجب الوهیت و ربوبیت وی، که خدایرا بسزای او نتوانی ستودن . پس چون او را چنانکه سزای اوست نتوانی ستودن ، شناختن چون توانی ؟ اگر حقیقت توحید خواهی ، بدانکه هر چیزی که در مجاز است (۳)، در ربوبیت صدق است . و هر که یکی را بحقیقت بداندست از محض شرک بری گشت ؛ یکی بحقیقت خدای عز و جل است ؛ باقی همه دو اند ، که هر چه بصفه دو گردد یا بترکیب از دو بود چون جسم ؛ یا بتفرقت دو بود چون عدد ؛ یا بجمع دو بود چون صفات ، یا بصورت دو بود چون مبسوطات ، یا باتصال دو بود چون طبع و صورت ، یا درمقابله چیزی دو بود چون جوهر و عرض ؛ یا بتولد دو بود چون اصل و فرع ، یا بمکان دو بود چون مثل و شبهه ؛ یا از جوهر چیزی چیزی زاده بود چون هیولی و عنصر ، یا از راه عدد دو بود چون مکان ، یا از راه مد دو بود چون زمان ، یا از راه حد دو بود چون گمان و نشان ؛ یا از راه قبول چیزی دو بود چون خاصیت ، یا پیش و هم دو بود چون مشکوک تا هستی و نیستی ؛ یا خود دو بود چون ضد و ند ، و فرق این همه نشان دو نیست ؛ جز از خدای بی مانند . و حقیقت آنست که بدانی که هر چه در تصور تو آید نه خدای بود ، بلکه خدای عز و جل آفریدگار آن چیز بود ، بری از شرک و شبهه .

(۳) ن صفحه ۶ «هر چیزی که در تو محالست» ه صفحه ۱۲ «هر چیزی

که در تو محال است» ر «هر چیزی که در تو محال است»

باب دوم - در آفرینش پیغمبران و رسالت ایشان

بدان ای پسر! که ایزد تعالی این جهانرا نه از بهر نیاز خویش آفرید و نه بر خیره آفرید، بلکه بر موجب عدل آفرید و بیاراست بر موجب حکمت. چون دانست که هستی به از نیستی و کون به از فساد و زیادت به از نقصان و نیکو به از زشت و بر هر دو نوع توانا و دانا بود و آنچه نشاید بود نکرد و بر خلاف دانش خود نکرد و بهنگام کرد و آنچه کرد بر موجب عدل بود، بر موجب جهل نشاید که بود، پس نهادش بر موجب حکمت آمد تا چنانکه زیبا تر بود بنگاشت. چنانکه توانا بود که بی آفتاب روشنایی و بی ابر باران دادی و بی طبایع ترکیب کردی و بی ستاره تأثیر نیک و بد در عالم پدید آوردی، اما چون کار بر موجب حکمت بود، بی واسطه هیچ پیدا نکرد، واسطه را سبب کون و فساد گردانید، زیرا که چون واسطه بر خیزد، شرف و منزلت ترتیب بر خیزد. و چون ترتیب نبود نظام نبود. و فعل را از نظام لابدست و واسطه نیز لابد، پس واسطه نیز پدید کرد تا یکی قاهر بود و یکی مقهور و یکی روزی خوار و یکی روزی ده، و این دوئی بر یکی بودن ایزد تعالی گواه است، پس چون تو واسطه بینی، و غرض نه بینی، نگر تا بواسطه ننگری و کم و بیش از واسطه نه بینی، از خداوند واسطه بینی. اگر زمین بر ندهد، تاوان بر زمین منه. و اگر ستاره داد ندهد، تاوان بر ستاره منه که ستاره از داد و بیداد چندان آگاه است که زمین از بردادن؛ چون زمین را آن توان نیست (۱) که

(۱) ل صفحه ۱۰ «چون زمین را توان نیست» ن صفحه ۸ «چون زمین

را آن توان نیست» ه صفحه ۱۴ «چون زمین را آن توانست نیست»

تغیم نوش در وی افکنی زهر بار آورد ، ستاره همین حکم دارد ، نیکی و بدی نتواند نمودن ، چون جهان بحکمت آراسته شد ، آراسته را از زینت دادن لابد بود ، پس نگر درین جهان تا زینت وی را (۲) بینی از نبات و حیوان و خورشها و پوششها و انواع خوبی ، که این همه زینتی است از موجب حکمت پدید کرده (۳) چنانکه در کتاب خود میفرماید (ما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما لا عین ما خلقناهما الا بالحق) چون دانستی که ایزد در جهان هیچ نعمتی به بیپوده نیافریده ، بیپوده آن باشد که داد نعمت و روزی ناداده ماند . و دادروزی آنست که بروزی خوار دهی ، چون داد چنین بود ، مردم آفرید تا بخورند ، چون مردم پدید کرد ، تمامی نعمت بمردم بود . و مردم را لابدست از سیاست و ترتیب ، و سیاست و ترتیب بی راهنمایی خام بود ، (۴) که هر روزی خواری که روزی بی ترتیب و عدل خورد ، سپاس روزی دهنده را نداند ، و این عیب روزی دهنده را بود ، که روزی بی دانشان و ناسپاسان را داده باشد . و چون روزی ده بی عیب بود ، روزی خوار را بی دانش نگذاشت ، چنانکه در کتاب خود یاد کرده است . (و ما

(۲) لصفحة ۱۰ « تازینت بینی » نصفحة ۸ « تا زینت وی را بینی » ه صفحه

۱۴ « تا زینت و برا بینی » ر « تازینت و بر آن به بینی »

(۳) ل صفحه ۱۰ « که این همه زینت است از موجب حکمت پدید کرده »

ن صفحه ۸ « که این همه زینتی است از موجب حکمت پدید کرده »

ه صفحه ۱۵ « که همه زینتی است که باری تعالی بر موجب حکمت پدید کرد »

(۴) ل صفحه ۱۰ « و مردم را لابدست از سیاست و ترتیب بی راهنمایی

خام بود » ن صفحه ۹ ، ه صفحه ۱۵ « و مردم را لابدبود از سیاست و

ترتیب ، و سیاست و ترتیب بی راهنمایی خام بود »

خلقت الجن والانس الایعبدون) و در میان مردم پیغمبران فرستاد تا راه دانش و ترتیب روزی خوردن و شکر روزی گذاردن بمردم آموختند تا آفرینش جهان بعدل باشد و تمامی عدل بحکمت و تمامی حکمت بنعمت و تمامی نعمت بروزی خواره و تمامی روزی خواره به پیغامبران راهنمای، که ازین ترتیب هیچ کم نشاید تا بحقیقت راهنمایی باشد، پس چون از سر خرد نگری، چندان حرمت و فضیلت که روزی خواره را بنعمت و روزیست، واجب کند که حق راهنمایی خویش بشناسد، و از روزی ده خویش منت دارد و فرستادگان او را حق شناس باشد و دست بدیشان زند و همه پیغامبران را بر است گوئی داند، از آدم تا پیغامبر ما محمد صائم، و فرمانبردار باشد در دین، و در شکر منعم تقصیر نکند و حق فرایض دین نگاهدارد تا نیکنام و ستوده باشد.

باب سیوم - در سپاس داشتن از خداوند نعمت

بدان ای پسر! که سپاس خداوند نعمت واجب است بر همه خلق، بر اندازه فرمان نه بر اندازه استحقاق، که اگر همه همگی خود را شکر سازند، هنوز شکر يك جز و از هزار جز و نگرزاده باشند، بدانکه اندازه طاعت در دین اسلام پنجمست، دو از آن خاص منعمان است و سه از آن عموم خلائق را، یکی از آن سه، اقرار بر زبان و تصدیق بدست و دوم نماز پنجگانه گزاردن و سیوم روزه سی روز داشتن، اما شهادت دلیل نفی است بر حقیقت هر چه جز از حق است و نماز بصدق قول اقرار بندگیست و روزه سی روز تصدیق قول و اقرار دادن بخداوندی خدا. و چون تو گفتی که من

بندهام ، در بندگی باید بود ، اگر خواهی که بنده تو ترا اطاعت دارد ، تو از طاعت خداوند خویش مگریز ، و اگر بگریزی ، از بنده خویش چشم مدار ، که نیکی تو بر بنده تو بیش از آن نیست که نیکی خداوند بر تو ، و بنده بی طاعت مباش ، که بنده بی طاعت خداوندی جوی باشد ، و بنده خداوندی جو زود هلاک شود .

بیت

سزد گری بنده را گلو که آید خداوندیش آرزو

آگاه باش که نماز و روزه خاص خدای است ، در و تقصیر مکن ، که چون در خاص تقصیر کنی ، از عام جهان بازمانی . و بدان که نماز را خداوند شریعت برابر کرد با همه دین ، کسی که از نماز دست باز داشت ، چنان دان که از همه دین دست باز داشت ، و بی دین را درین جهان جزای کشتن است و بدنامی و در آن جهان عقوبت خدای تعالی ، زینهار ای پسر ، که بدل راه ندهی که در نماز تقصیر بتوان کرد ، که اگر از روی دین یا از روی خرد بنگری ، بداننی که فایده نماز چند است ، اول آنست که هر که نماز فریضه بجای آورد تن و جامه او پاک باشد ، و بهر حالی پاکی به از پایدی ، و دیگر نماز کن از تکبر خالی باشد ، از آنکه اصل نماز بر تواضع نهاده آمد ، چون طبع بر تواضع عادت کند ، تن نیز متابع گردد ، و معلوم دانایان باشد که هر که خواهد که تابع گروهی گردد ، صحبت با آن گروه باید کرد ، و اگر کسی بابدبختان صحبت دارد ، بدبخت شود ، و اگر کسی نیک بختی و دولت جوید ، متابع خداوندان دولت باید بود ، و اجماع خردمندان آنست ، که هیچ دولتی نیست قویتر از دولت دین اسلام و هیچ امری نیست روان تر از امر اسلام ، پس اگر تو خواهی که مادام بادولت و نعمت باشی ،

خداوندان دولت جوی، و فرمان بردار دولتیان باش، و خلاف این مجوی تا بدبخت نباشی، و زنها را ی پسر، که در نماز سبکی و استهزای کنی، بر نا تمامی رکوع و سجود و مطایبت کردن اندر نماز، که این نه عادت دین دار بود.

فصل

و بدان ای پسر! که روزه طاعتیست که در سالی یکبار باشد، ناهردی بود تقصیر کردن و خوردن و خردن چنان تقصیر رواندارند، و نگر تا گرد تعصب نگردی، از آنچه ماه روزه بی تعصب نبود، اندر گرفتن روزه و گشادن، تو تعصب مکن، هر گه که دانی که پنج مرد عالم متعقل روزه گرفتند، تو نیز با ایشان روزه بگیر (۱) و با ایشان بگشای و بگفتار جهال دل میند و آگاه باش که ایزد تعالی از سیری و گرسنگی تو بی نیازست ولیکن غرض در روزه مهریست از خداوند ملك بر ملك خویش، و این نه بر بعضی آن هلكست، بلکه بر همه تن است، بر دست و پای و چشم و دهان و گوش و شکم و عورت، این جمله راهبر باید کرد تا چنانکه شرط است منزله داری. و این اندامها را از فجور ناشایست دور دار، تا داد روزه داده باشی، و بدانکه بزرگترین کاری در روزه آنست که چون نان روزی شب افکنی، این نان را که نصیب روز داشتی به نیازمندان دهی تا فایده رنج تو پیدا آید و شفقت و منفعت آن به مستحق رسد. و زینهار که درین سه طاعت که عام جهان راست تقصیر روانداری، که بتقصیر این سه طاعت هیچ عذری نیست، اما این دو طاعت که بتوانگران مخصوص است، در و عذر بتقصیر روا بود، و در این باب سخن بسیارست، اما آنچه ناگزیر است گفتم.

(۱) لصفحه ۱۲ «با ایشان بگیر» نصفه ۱۱، ه صفحه ۱۸ «با ایشان روزه گیر»

باب چهارم - اندر افزونی طاعت از راه توانائی

بدان ای پسر! که خداوند عز و جل دو فریضه کرد منعمان و توانگران را خاص، و آن زکوتست و حج، و فرمود تاهر که راساز بود خانه او را زیارت کند، و آنها را که ساز ندارند حج فرمود، نه بینی که در دنیا، معامله در گاه پادشاه هم، خداوندان ساز توانند گذارد؛ و دیگر اعتماد حج بر سفرست، و بی سازان را سفر فرمودن (۱) نه ازدانش باشد، که بی ساز سفر کردن از تهائکه بود، و چون ساز باشد و سفر نکنی، خوشی و لذت نعمت دنیا بتمامی نیافته باشی، که تمامی لذات در آنست، که نادیده بینی و ناخورده خوری و نیافته بیایی، و این جز در سفر نباشد، که مردم سفری جهان دیده و کار آزموده و روز به و دانا باشند، که نادیده دیده باشند و ناشنوده شنوده باشند، چنانکه بعبی گفته اند: (یس الخبر کالمعاینه) پس آفریدگار تقدیر سفر کرد بر خداوندان نعمت تا داد وی دهند و بسزا نعمت او خورند و فرمان خداوند سبحانه بجای آرند و خانه او را زیارت کنند، و درویش بی توش و بی ساز را فرمود، چنانکه من گفتم:

رباعی

گریار مرا نخواند و باخود نشانند و زدرویشی، مرا چنین خوار بماند (۲)
معذورست او که خالق هر دو جهان درویشانرا بخانه خویش نخواند

(۱) ل صفحه ۱۳ « و بی سازانرا قره و دن » ن صفحه ۱۳ « و بینوایان را سفر فرمودن » ه صفحه ۱۹ « و بی سازانرا سفر نمودن » ر « و بی سازان را سفر کردن »

(۲) ماندن در اینجا بمعنی « گذاردن » آمده است

و بدان ای پسر ! که اگر درویش حج کند ، خود را در مهلکه انداخته باشد ، که هر درویش که کار توانگران کند ، چون بیماری باشد که کار تندرستان کند و داستان او بداستان آن حاجی ماند :

حکایت

شنیدم که وقتی رئیس بخارا قصد حج کرد ، و او مردی بانعمت بود و در آن قافله کسی ازو مستظهرتر نبود و زیادتر از صد شتر بار او می کشیدند ، در عماری نشسته خرامان و نازان ، و قومی از درویش و توانگران با او همراه بودند ، چون نزدیک عرفات رسید ، درویشی می آمد ، پای برهنه و تشنه گشته و پایها آبله شده ، او را بآن ناز و تن آسایی بدید ، روی بدو کرد و گفت : وقت مکافات جزای من و تو هر دو یکی خواهد بود ، و تو در آن نعمت همیروی و من درین شدت ؟ آن رئیس گفت : وقت مکافات حاشا که خدای عز و جل جزای من چون جزای تو دهد ، اگر بدانستی که مرا و ترا پایگاه یکی خواهد بود ، هرگز در بادیه نیامد می ، درویش گفت : چرا ؟ توانگر گفت : من به فرمان خدا آمدم ، و تو بخلاف فرمان آمده ، مرا بخوانده اند ، من مهمانم و تو طفیلی ، حشمت طفیلی چون حشمت مهمان کی باشد ؟ خدای تعالی حج توانگران را فرمود و درویشانرا گفت . (ولاتلقوا بأیدیکم الی التهلکة) تویی فرمان خدای عز و جل به بیچارگی و گرسنگی در بادیه آمدی و خود را در مهلکه افگندی ، با فرمان برداران چون برابری کنی ؟ هر که باستطاعت حج کند ، داد نعمت داده بود و فرمان خدای بجهای آورده ، پس چون ترا ساز حج باشد ، در طاعت تقصیر مکن . و ساز حج پنج چیز است : مکنت و مدت و حرمت و امن و راحت ، چون از

اینها بهره یافتی، جهد کن بر تمامی و بدانکه حج طاعتی است که هیچ گونه بر نهیزد چون مکنت بود، و بدانکه خدای تع زکوت دهندگان را مقربان خود خواند، و مردم زکوت دهنده در میان دیگر قوم، چون پادشاه است در میان رعیت، که روزی ده او باشد، و دیگران روزی خوار و بدانکه خدای تعالی قادر است بر آنکه همه مردمان توانگر باشند، اما حکمت چنین بود، که بعضی توانگر باشند و بعضی درویش، تا منزلت و شرف مردمان پدید آید و بر تران پیدا شوند، چون پادشاهی که يك غلام را روزی ده قوم کند، پس اگر این غلام که روزی ده باشد، روزی را بخورد و ندهد، از خشم پادشاه ایمن نتواند بود، همچنین اگر منعم روزی بخورد و زکوة ندهد، از خشم خدای تعالی ایمن نتواند بود، و زکوة در سال یکبار است بر تو فریضه، اما صدقه افزونی طاعت است، اگر چه فریضه نیست، اما در هر وقت و مردمی است چندانکه میخواهی میده و تقصیر مکن، که مردم صدقه ده در امان خدای باشند، و ایمنی از خدای تعالی غنیمت باید داشت، و زنیار باد بر تو، که در نهاد حج و زکوة دل بشك نداری و نگویی که دویدن و برهنه گشتن و ناخن و موی چیدن چراست؟ و از بیست دینار نیم دینار چرا باید داد؟ و از گاو و گوسفند و شتر چه میخواهند؟ و قربان چرا کنند؟ از اینجمله دل پاک دار، و گمان مبر که هر چه توندانی، آن خیر نیست که خیری خود آنست که تو ندانی و ماندانیم، بفرمان برداری خدای عز و جل مشغول باش، ترا باچون و چرا کاری نیست، چون فرمان خدای تعالی بجا آوردی، حق مادر و پدر بشناس، که فرمان خدای تعالی است.

باب پنجم - در شناختن حق مادر و پدر

بدان ای پسر ! که آفریدگار چون خواست که جهانرا آبادان دارد ، اسباب نسل پدید کرد و شهوت جانور پدر و مادر را سبب وجود فرزند گردانید ، پس بموجب وجود ، بر فرزند واجب است بجای آوردن حق ایشان. و تانگویی پدر و مادر را بر من چه حق است ؛ ایشان را غرض شهوت بسود و مقصود نه من بودم ، که بیرون از شهوت ، ایشان را بسیار شفقت است و بسیار تحمل کرده اند ، حق کمتر مادر و پدر آنست که واسطه اند میان تو و آفریدگار تو ، پس باید که همچندانکه آفریدگار خود را حرمت داری ، واسطه را در خورد آن حرمت دار ، و فرزند مادام که خورد باشد ، از حق راه نمودن و از مهر مادر و پدر خالی نباشد ، و خدای عز و جل اینها را اولوالأمر میگوید ، و بیک قول در تفسیر چنین خواندهام ، که اولوالأمر مادران و پدران اند ، که حقیقت امر بتازی دو است ، هم فرمانست و هم کارست. و اولوالأمر آن بود که او را هم فرمان بود و هم توان . و پدر و مادر را توانست به پروردن تو و فرمان است به نیکی آموختن تو. ای پسر ! رنج دل مادر و پدر خوار مدار ، که آفریدگار عز اسمه ، بحق پدر و مادر بگیرد ، میگویند که از أمير المؤمنين علی رضی الله عنه ، از حق مادر و پدر پرسیدند گفت : که این ادب که ایزد تعالی در مرگ پدر و مادر پیغمبر صلعم نهاده ، گفتند : چه نوع ، فرمود : که اگر ایشان روزگار پیغمبر صلعم را یافتندی ، بر پیغمبر صلعم واجب بودی ، ایشانرا برتر از خود نشانیدن و تواضع کردن و فرزندى بنمودن ، آنگاه این سخن ضعیف آمدی که گفت : (أناسید ولد آدم ولا فخر) پس پدر و مادر را

اگر از روی دین ننگری، از روی مردی خود نگر، که پدر و مادر سبب نیکی و اصل پرورش تو اند، چون در حق ایشان مقصر باشی، چنان نماید که تو سزای هیچ نیکی نیستی، که آن کس که اوحق شناس نیکی اصل نباشد (۱) نیکی فرع راهم قدر نداند، با ناسپاسان، نیکی کردن از خیر کی باشد؟ تو نیز خیر خود مجوی. و با پدر و مادر خود چنان باش که از فرزندان خود طمع داری، زیرا که آنکه از تو زاید، همان طمع دارد که تو از پدر داری، که مثل آدمی چون مثل میوه است و مادر و پدر چون درخت. هر چند درخت را تهدید بیشتر کنی، میوه نیکوتر دهد، چون مادر و پدر را آزریم بیشتر داری، دعا و آفرین ایشان در حق تو زود مستجاب گردد و بخوشنودی خدای عز و جل نزدیکتر باشی، و زینهار که از جهت میراث، مرگ پدر نخواهی، که بی مرگ مادر و پدر آنچه روزی تو بود، بتو رسد، که روزی مقسوم است، بهر کس آن رسد که در ازل قسمت شده است، تو از بهر روزی خود، رنج بسیار بر خود منه (۲) که بکوشش روزی افزون نگردد، که گفته اند: (الرزق بالجدلا بالكد) و اگر خواهی که از بهر روزی از خدای عز و جل خوشنود باشی، با امداد بکسی نگر که حال او از حال تو بهتر باشد تا دایم از خدای عز و جل خوشنود باشی، اگر بمال، درویش باشی، در آن کوش تا بخرد، توانگر باشی، که خرد از توانگری بهتر باشد، که بخرد

(۱) ل. صفحه ۱۵ « که اوحق شناس اصل نباشد » ن. صفحه ۱۷ « که وی حق شناس اصل نیکی نباشد » ه. صفحه ۲۴ « که اوحق شناس نیکی اصل نباشد »

(۲) ل. صفحه ۱۵ « رنج بر خود بسیار منه » ن. صفحه ۱۷ « رنج بسیار بر خود منه » ه. صفحه ۲۴ « رنج بسیار بر خویشتن منه »

مال توان ساخت و از مال، خرد نتوان ساخت، و جاهل از مال زود مقاس شود و مال خردمند (۱) دزد نتواند برد و آب و آتش هلاک نتواند کرد، پس اگر خرد داری هنر آموز، که خرد بی هنر چنان باشد که مردمی بی جاهه و شخصی بی صورت و کالبدی بود بی جان. و گفته اند: (الأدب صورة العقل).

باب ششم - در افزونی گهر از افزونی هنر

بدان ای پسر! که مردم بی هنر مادام که بود، بی سود بود، چون درخت مغیلان که تنه دارد و سایه ندارد، نه خود را سود دارد و نه غیر را. و مردم با نسب با اصل اگر چه بی هنر باشد (۲) از حرمت داشت مردمان بی بهره نباشد (۲) بتر آن بود که نه گهر دارد (۲) و نه هنر، اما جهد باید کرد تا اگر چه اصیل و گوهری باشی، بتن خود گوهر باشد، که گوهر تن از گوهر اصل بهتر، چنانک گفته اند: (الشرف بالعقل و الأدب بالأصل والنسب) که بزرگی خرد و دانش راست نه گوهر و تخمه را، و بنامی که مادر و پدر نهند همداستان باش، که آن نام نشان بود، نام آن بود که توازن هنر بر خود نپی، تا نام احمد و محمد و موسی و جعفر را با استاد فاضل یا حکیم (۳) کامل افکنی، اگر مردم با اصل را گوهر

(۱) یعنی عقل خردمند و دلیل اینست که در ن صفحه ۱۷ آمده است:

« و خرد را دزد نتوان بردن » و در ه. صفحه ۲۵ « و خرد را دزد نتواند برد »

(۲) ل. صفحه ۱۶ « باشند، نباشند » ن صفحه ۱۸ « بود، نباشد » ه. صفحه

۲۵ « باشند، نباشند » و فعل (دارد) در سه چاپ مفرد آمده است.

(۳) ل. صفحه ۱۶ « حکیمی » ن صفحه ۱۸ ، ه. صفحه ۲۵ « حکیم »

هنر نباشد، صحبت هیچ کس را نشاید، و هر که در وی این دو گوهر بیایی، چنگ در وی زن و از دست مگذار (۱) که همه کس را بکار آید. بدانکه از همه هنرها بهترین هنر سخن گفتن است، که آفریدگار جل جلاله از همه آفریده‌های خود، آدمی را بهتر آفرید (۲) و آدمی که فزونی یافت بر دیگر جانوران، بده چیز یافت که در تن اوست، پنج از درون و پنج از بیرون، پنج نهان چون اندیشه و یاد گرفتن و نگاه داشتن و تخیل کردن و گفتار، و آن پنج ظاهر چون سمع و بصر و شم و لمس و ذوق، و ازین جماعه، آنچه دیگر جانوران راست (۳) نه برین جمله است، که آدمی بدین سبب بر دیگر جانوران پادشاه کامگار شد، چون این بدانستی، هنر آموز و هنر زبانی عادت کن، که زبان تو دایم همان گوید که بر آن رانی. که گفته‌اند: هر که از زبان خوشتر هنر بیشتر، و با همه هنر جهد کن تا سخن بر جا گوئی (۴)، اگر چه سخن خوب گوئی (۵) و نه بر جا بود، زشت نماید. و از سخن کار افزای خاموشی گزین، که سخن بی سود همه زبان باشد، سخن که از وبوی هنر نیاید ناگفته به، که حکما سخن را تمثیل به نینذ کرده‌اند، که از وی مستی و کیفیت و هم از آن خماری و زنده‌ار

(۱) ل صفحه ۱۶ «نگذار» ن صفحه ۱۸، ه صفحه ۲۶، ر «مگذار»

(۲) ل صفحه ۱۶ «بهر آدمی آفرید» ن صفحه ۱۸، ه صفحه ۲۶ «آدمی را بهتر آفرید»

(۳) ل صفحه ۱۶ «جانور راست» ن صفحه ۱۸ «جانوران راست» ه صفحه ۲۶ «جانوران راست»

(۴) ل صفحه ۱۷ «گوی» ن صفحه ۱۹ «گوی» ه صفحه ۲۶ «گوی»

(۵) ل صفحه ۱۷ «خوب گوی» ه صفحه ۲۶ «خوب گوی»